

سُئِلَ عَنِ الْمَوْضِعِ الْقَدِيرِ يَكُونُ فِي الْبَيْتِ أَوْ غَيْرِهِ فَلَا تُصِيبُهُ الشَّمْسُ وَ لَكِنَّهُ قَدْ يَبَسَ الْمَوْضِعُ الْقَدِيرُ قَالَ لَا يُصَلِّي عَلَيْهِ وَ أَعْلِمُ مَوْضِعَهُ حَتَّى تَغْسِلَهُ وَ عَنِ الشَّمْسِ هَلْ تُطَهِّرُ الْأَرْضَ قَالَ إِذَا كَانَ الْمَوْضِعُ قَدِيراً مِنَ الْبُؤْلِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ فَأَصَابَتْهُ الشَّمْسُ ثُمَّ يَبَسَ الْمَوْضِعُ فَالصَّلَاةُ عَلَى الْمَوْضِعِ جَائِزَةٌ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ الشَّمْسُ وَ لَمْ يَبَسَ الْمَوْضِعُ الْقَدِيرُ وَ كَانَ رَطْباً فَلَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ حَتَّى يَبَسَ وَ إِنْ كَانَتْ رِجْلُكَ رَطْبَةً أَوْ جَنَهِكُكَ رَطْبَةً أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ مِنْكَ مَا يُصِيبُ ذَلِكَ الْمَوْضِعَ الْقَدِيرَ فَلَا تُصَلِّ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ حَتَّى يَبَسَ - وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ الشَّمْسِ أَصَابَهُ حَتَّى يَبَسَ فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ

یاد آوری: بحث در قرینه داخلیه ای بود که محقق تبریزی اقامه کرده بود برای موثقه عمار که ولو تقييد ظاهري لفظی ندارد اما لبا قرینه داخلی دارد در نتیجه این روایت عمار سباطی هم روایت کل ما اشرقت علیه الشمس را تقييد می کند.

قرینه این بود که ظاهر امر این است که امام در مقام بیان تمام شقوق ارض متنجسه است و حکم هر کدام را می خواهند بیان کنند، و ما سه شق داریم یک شق اینکه اصلاً خورشید بتابد و چیز دیگری باعث پاک شدن شود دوم اینکه خورشید بتابد و خشک کند و سوم اینکه خورشید بتابد و خشک نکند. این که خورشید بتابد در شرطیه آخر ذکر شده است. اینکه بتابد و خشک نکند در شرطیه دوم ذکر شده است می ماند صورتی که بتابد و خشک کند که لامحاله باید جمله شرطیه اول این شق را بیان کند پی با این قرینه می فهمیم که مراد از این شرطیه این صورت است

اشکال بر بیان اول محقق تبریزی

بر فرض که بپذیریم امام در مقام استیعاب تمام شقوق است اما این نافی اطلاق نیست و می توان شرطیه اول را مطلق معنا کرد و در عین حال باز هم همه شقوق را شامل شود. و این اطلاق و تقييد ربطی به شقوق مسئله ندارد بلکه مربوط به کیفیت تطهیر است.

توضیح این که مسئله سه شق دارد:

اول این که خورشید اصلاً بتابد که در شرطیه آخر بیان شد

دوم اینکه خورشید بتابد و خشک هم بشود بواسطه هر چیزی که این شق در شرطیه اول بیان شده

سوم اینکه خورشید بتابد و خشک نشود به هیچ چیزی که در شرطیه دوم است

پس باز استیعاب حاصل شد. استیعاب و عدم استیعاب ربطی به این ندارد که مقید به شمس شود که اگر مقید به شمس شود استیعاب باشد و اگر مقید به شمس نباشد استیعاب نباشد. بنابراین می پذیریم که استیعاب هست و لکن استیعاب به نحو کلی. طبق این بیان باز خورشید مطهر است اما دیگر شرط تجفیف ندارد بلکه تابش و جفاف شیء

بیان دوم مرحوم تبریزی

قرینه اول را مرحوم تبریزی در صفحه 306 بیان کردند اما ایشان در صفحه 290 یک قرینه دیگری اقامه فرمودند و آن این است که:

اگر این جفاف مقید به شمس نباشد لازمه اش این است که امام از سوال سائل جواب نداده باشد. زیرا سوال سائل این بود که آیا شمس مطهر هست یا نه. و در شرطیه دوم که فرموده است مطهر نیست و در شرطیه سوم هم که مطهر نیست. و اگر در اولی هم مقید به شمس نباشد معنایش مطهریت شمس نیست و خیلی بعید است که امام جواب سوال سائل را ندهد و در مورد مطهریت شمس چیزی نفرمایند. ایشان فرموده اند:

و لو ادعى ان الشرطية الثانية لم يفرض فيها استناد جفاف الأرض بالشمس فيدخل فيها ما إذا جف الموضع بعد إصابة الشمس بغيرها، فيكون مضمونها عين الشرطية الثالثة، ففرض جفاف الموضع بالشمس خاصة خارج عن مدلول الرواية فلا يبقى لها دلالة على مطهرية الشمس. ويمكن دفعها بأنه من البعيد جداً أن لا يتعرض سلام الله عليه لحكم هذه الصورة مع كونه سلام الله عليه في مقام الجواب عن السؤال عن مطهرية الأرض، فظاهرها ما ذكرنا من الشرطيات الثلاث. [2]

(نکته: مراد از الشرطية الثانية در عبارت ایشان همان شرطیه اول است اما طبق بیان و شمارش خودشان در صفحه قبل می‌فرمایند شرطیه دوم زیرا در صفحه 289 فرموده اند فالشرطية الاخيره في الموثقة يعنى و ان اصابه غير الشمس اعادة للجواب عن السؤال الاول. سوال اول این بود که بیتی است که شمس به آن جا نمی‌تابد و غیر شمس آن جا را پاک کرده است. و الوارد في الموثقة ثلاث قضايا شرطية احداها هذه يعنى همین شرطیه آخری که اعاده جواب سوال اول است و الثانية اذا جففت الشمس الموضع التجس يهطر الموضع فلا بأس في الصلوة عليه که این همان شرطیه اول است که در کلام ایشان ثانیه است.) [3]

اشکال به بیان دوم مرحوم تبریزی

اگر ما قید را اضافه نکنیم و اطلاق معنا کنیم باز دلالت بر مطهریت شمس دارد و لکن کیفیت این نیست که خودش خشک کرده باشد. اگر شما بواسطه امور خارجی مثل اجماع یا به حسب روایات دیگر مفروض می‌گیرید که مطهریت شمس مربوط به جایی است که خود شمس تجفیف کرده باشد و بر اساس آن امور می‌خواهید روایت را معنا کنید بله چون فرض ما این است که به حسب اجماع یا روایات دیگر جاهایی که شمس خودش تجفیف نکرده باشد پاک نیست و این اشکال وارد است اما دیگر قرینه داخلیه نیست. اما شما اگر می‌خواهید قرینه داخلیه اقامه کنید و بگویید خود این روایت دال بر این مطلب است این بیان درست نیست زیرا امام علیه السلام در مقام بیان مطهریت شمس هستند اما به این نحو می‌فرمایند که اگر خورشید تابید و زمین خشک شد به هر نحوی پاک است و اگر خورشید تابید و اصلاً جفاف حاصل نشد پاک نیست و اگر غیر خورشید هم تابید پاک نیست. پس مطهریت شمس اثبات می‌شود فقط کیفیت مذکور در روایت فرق می‌کند با

کیفیتی که در موارد دیگر بیان شده است نه اینکه مطهریت بیان نشده است.

بیان سوم: استمداد گرفتن از شرطیه ثالثه در بیان امام علیه السلام

وَ إِنْ كَانَتْ رِجْلُكَ رَطْبَةً أَوْ جَبْهَتُكَ رَطْبَةً أَوْ عَئِزَّ ذَلِكَ مِنْكَ مَا يُصِيبُ ذَلِكَ
الْمَوْضِعَ الْقَدِيرَ فَلَا تُصَلِّ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ حَتَّى يَبْسَنَ

توضیح مطلب: این که امام علیه السلام فرمودند اگر رجل و لباس رطبه است نماز
نخوان تا خشک شود این جمله ناظر به کجاست؟

احتمال اول این است که مربوط به هر دو شرط قبل باشد، یعنی هم اینکه حضرت در
شرطیه اول فرمودند نماز بخوان و هم در شرطیه دوم فرمودند نماز نخوان تا خشک شود
شرطش این است که پا و جبهه خشک باشد؟ در این صورت این روایت دال بر عدم
مطهریت شمس است. کما این که بعضی به این روایت استدلال کرده اند برای عدم
مطهریت چون این که امام علیه السلام فرمودند نماز بخوان در صورتی است که پا و
جبهه مرطوب نباشد.

اما این مطلب را در بحث اصل مطهریت شمس جواب دادیم و گفتیم این مراد نیست
چون امام فرمودند که «صَلِّ عَلَيْهِ» و این جمله اطلاق دارد و «صَلِّ عَلَيْهِ» یعنی سجده
بکن و یا حداقل مراد نماز است که مشتمل بر سجده است. و سجده بر شیء متنجس
ولو خشک باشد جایز نیست. و بنابر اشتراط پاک بودن محل سجده شرط خشک بودن که
امام علیه السلام در این روایت فرمودند اثری نمی بخشد مگر اینکه کسی بگوید طهارت
مسجد جبهه شرط نیست اما کسی که قائل به اشتراط طهارت مسجد جبهه است نمی
تواند شرطیه سوم را به همه فروض قبلی بزند.

احتمال دوم این است که جمله شرطیه سوم فقط مربوط به شرطیه دوم باشد و تتمه و
قیدی باشد برای مغایر در شرطیه دوم نه غایتش. (مغیا در شرطیه دوم این است که
اصابته الشمس و لم یبسن) این احتمال معنایی ندارد زیرا وقتی فرض شده است که هنوز
خشک نشده است چه لزومی دارد که تقیید کنیم که رجل و جبهه مرطوب نباشد و اصلا
وقتی فرمودند نماز نخوان این تقیید معنا ندارد.

احتمال سوم این است جمله شرطیه سوم فقط مربوط به شرطیه دوم باشد و تتمه و
قیدی باشد برای غایت. یعنی حضرت می فرمایند گفتم نماز نخوان تا خشک شود اما
خشک هم که شد حواست باشد که جبهه و پا و غیره باید خشک شود.

این معنا معقول است و احتمال درست همین است.

اما در این صورت دلالت بر یک مطلب دیگر هم دارد و آن این است که این بیوست موجب
طهارت نشده است. حال این که موجب طهارت نشده است و در واقع این بیوست صوری
دارد یک صورت این است که خشک شده باشد با شمس و طهارت حاصل نشده باشد که
مخالف فرض ماست زیرا فرض این بود که جمله اول دلالت دارد بر این که طهارت حاصل
شده است. یک صورت دیگر هست و آن اینکه این بیوست با شمس نباشد.

پس با این سیر و تقسیم جمله «ان کان رچلک رطبه» قرینه شد بر این که در شرطیه ثانیه مفروض است که یبوستی است که با آن طهارت ایجاد نشده است و قهرا این نمی تواند تمام فروضش باشد که هم با شمس خشک شده باشد و هم به غیر شمس چون اگر همه مفروض باشد با جمله اولی سازگار نیست و با این که فرض ما این است که این روایت دال بر مطهریت شمس است نمی سازد. پس قهرا این حتی یبیس منظور این است که حتی یبیس بغیر الشمس. و وقتی این جمله بعدی معنایش این شد که اگر خورشید تأیید و به غیر شمس خشک شد پاک نمی شود قهرا نتیجه اش این می شود که جمله اول که فرمود نماز بخوان علی الاطلاق مراد در جایی است که شمس باشد و غیر شمس نباشد زیرا غیر شمس را خودشان می فرمایند که پاک نمی کند.

پس بواسطه این می توانیم بگویم قرینه داخلیه درست است. در نتیجه مدعای مرحوم تبریزی که فرموده اند قرینه داخلیه وجود دارد درست است اما دو بیان ایشان محل اشکال بود اما با این بیان مدعای ایشان ثابت می شود.

به عبارت دیگر امام علیه السلام در شرطیه اول دو شرط برای مطهریت بیان کرده اند یکی اصابه و دیگری حصول یبیس

و در دو شرطیه دوم مفهوم این دو شرط را با این که نیاز نبود تفصلاً بیان کردند. در شرطیه دوم انتفاء شرط دوم را بیان کرده اند که یبوست حاصل نشود و در شرطیه سوم انتفاء شرط اول را بیان کرده اند یعنی این که غیر الشمس اصابته. فلذا مرحوم خویی هم فرموده اند امام علیه السلام شرطیه اول را فرموده است و در شرطیه های بعدی مفهوم شرطیه اول را به تعداد شرطها بیان کرده اند ایضاً للمطلب. و شاید این که این کار را کرده اند به خاطر این باشد که می خواستند قیدی اضافه کنند که همان ان کان رچلک او جهتک رطبه است.

اشکال به بیان سوم

مشکلی که وجود دارد این است که بعض نسخ مختلف است و در بعضی نسخه ها حتی یبیس در شرطیه سوم در کلام امام وجود ندارد بنابراین نمیتواند مفادی باشد برای تقیید ما قبل که در نتیجه یک اجمالی در روایت پیدا می شود که مطلب مفصل است و قبلاً در بحث اصل مطهریت شمس بیان شد.

پس اگر ما روایت را به همین شکلی که در وسائل است را پذیرفتیم فرمایش مرحوم تبریزی مدعایشان درست است اما با بیان سومی که عرض شد.

راه چهارم برای استدلال در این دو طایفه

بر فرض که بگویم روایت را عمار را نمی فهمیم و مردد بین احتمالات است و اجمال دارد. روایت زراره می فرمود اذا جففته الشمس فهو طاهر. در نتیجه ما برای صورت تجفیف دلیل داریم و فرض می کنیم که مفهوم هم ندارد در نتیجه برای غیر صورت تجفیف دلیل نداریم بنابراین صورت غیر تجفیف را نمی توانیم بگویم پاک می شود و اخذ می کنیم

به اطلاقاتی که می فرمود ما اصاب الکلب لا تصل فيه ، اجتنبت عنه. که اطلاق دارد ولو اینکه خورشید بتابد و آن را خشک کند یا نه که اگر خشک کند به روایت تجفیف خارج می شود و صورتی که خشک نشود تحت این ادله باقی می ماند.

پس بنابراین اگر این روایات کنار برود و اجمال پیدا کند این هم یک راهی است برای این که ما این را شرط قرار دهیم البته نمی توانیم بگوییم این شرط شرعی است اما به مازاد وجود این شرط نمی توانیم فتوای به طهارت دهیم زیرا در جایی که تجفیف باشد فرموده اند فهو طاهر و در غیر آن اطلاقات آن ادله می گوید اجتناب کن.

اگر از این ها هم صرف نظر کنیم که باید صرف نظر کنیم طبق حرفهایی که قبلا می زدیم چون آن ادله به دلیل لبی مقید به این است که ما لم يطهر. فلذا بعد از این تقييد تمسک به دلیل در شبهه مصداقيه خودش می شود.

که در این صورت جای استصحاب بقاء نجاست می شود که این مبنی است بر جریان استصحاب در شبهات حکمیه

و اگر استصحاب نجاست را مثل آقای خوبی گفتیم اشکال دارد جای قاعده طهارت هم نیست زیرا قاعده طهارت وفاقا للاستاد و شهید صدر مال جایی است که مسبوق به نجاست نباشد.

بنابراین با این چیزی که خورشید تاییده است ولی تجفیف نکرده است نمی توانیم معامله شیء پاک بکنیم زیرا استصحاب نجاست هم نباشد قاعده طهارت هم نداریم. پس حکم به طهارت نمی توانیم بکنیم.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1] اقول: این بیان در صورتی درست و اشکال به مرحوم تبریزی است که در شرطیه دوم حتی بیس وجود نداشته باشد در حالی که در شرطیه دوم وجود این کلمه بیان گر این است که شامل موردی که خورشید تاییده و خشک هم شده است می شود در نتیجه شرطیه اول نمی تواند شامل موردی بشود که خورشید تاییده و بعدا خشک شده است. به عبارت دیگر درست است از نظر استیعاب مشکلی پیدا نمی شود اما در بیان مرحوم تبریزی لغویت شرطیه دوم هم آمده بود که با این بیان وجود حتی بیس لغو میشود.

[2] تنقیح مبانی العروة - کتاب الطهارة، ج3، ص: 290

[3] (فالشرطية الأخيرة في الموثقة إعادة للجواب عن السؤال الأول، و أنه إذا لم يصب الموضع النجس الشمس و لكنه يبس لا يجوز الصلاة عليه إلى أن يغسل. و الوارد في الموثقة ثلاث قضايا شرطية: إحداها هذه. و الثانية: أنه إذا جففت الشمس الموضع النجس يطهر الموضع فلا بأس بالصلاة عليه، و لو مع رطوبة الأعضاء أو وصول رطوبة أخرى لذلك الموضع.

و الثالثة: أنه إذا اصاب الشمس الموضع القذر و لكن لم يبيس ذلك الموضع فيجوز الصلاة فيه بعد جفافه بغير الشمس مع عدم الرطوبة في أعضاء المصلى.